

رویا، آئین، اسطوره

گونه‌های تفسیر واقعیت در خرد غربی

آروین مهرگان

www.ketab.ir

اصفهان / ۱۳۹۰

سرشناسه	: مهرگان، آروین
عنوان و نام پدیدآورنده	: رویه آئین اسطوره / آروین مهرگان
مشخصات نشر	: اصفهان: فردا، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۴۰ ص: مصور
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۵۷-۵-۱
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: شناخت (فلسفه)
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ م ۹۲ ق ۱۶۸۱ BD
رده‌بندی دیویی	: ۱۲۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۷۵۰۲۰



نشر فردا

اصفهان: چهارباغ عباسی، جنب خیابان شیخ بهایی،

پاساژ شکری، طبقه همکف

مؤسسه نشر فردا - تلفن: ۰۳۱۱-۲۲۰۰۵۸۸

رویا، آئین، اسطوره آروین شهرگان

حروف نگار و صفحه آرا مریم باهنورد

نقاشی روی جلد سالوادور دالی

مجری جلد علیرضا مشتاقی

لینوگرافی طلوع

چاپ ارضوان

صحافی نوید

چاپ اول ۱۳۹۰

شمارگان ۱۲۰۰

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۵۷-۵-۱

© کلبه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

Email: nashrefarda@gmail.com

فهرست

پیشگفتار ۹

تفسیر هستی شناختی پیام‌های عصبی

از دندریت تا سیناپس ۲۱
 چگونگی شکل‌گیری پیام‌های عصبی ۲۴
 از گیرنده‌ها تا دستگاه اعصاب مرکزی ۲۶
 مغز، مرکز تفسیرکننده‌ی پیام‌های عصبی ۲۸

تفسیر معرفت‌شناختی پیام‌های عصبی

رؤیا ۳۷
 نیچه و مسئله رؤیاها ۴۵
 رؤیا و هنر ۴۶
 رؤیا ۴۸
 رؤیا و فرهنگ ۴۹

۵۰		منطق رؤیا
۵۳		تجربه کردن و خیالپردازی کردن
۵۷		خطای علت‌های زاده‌ی خیال
۵۹		دست‌آوردهای نظری نیچه در حوزه رؤیاشناسی
۶۵		نقد دیدگاه نیچه
۶۹		نیچه و اصل علیت در رؤیا
۷۳		فرایند تحلیل‌گر و مفسر رؤیاها
۷۴		ناخودآگاهی
۷۴		الف) نخستین تقسیم‌بندی مکان شناختی ذهن
۷۸		ب) دومین تقسیم‌بندی مکان شناختی ذهن
۸۲		پدیده‌شناسی روان
۸۳		روان نژندی‌ها
۸۶		کژتابی‌ها
۸۷		فراموشی اسامی خاص
۸۹		جلوه‌های هنری روان
۹۱		پدیده‌شناسی رؤیا
۹۳		محل شکل‌گیری رؤیا ضمیر ناخودآگاه است
۹۴		علت شکل‌گیری و تغییر شکل اندیشه در رؤیا
۹۵		تحریکات عصبی خالق رؤیاها
۹۷		وجوه مشترک میان رؤیاها
۹۸		رؤیاها پدیده‌های روانی‌اند و نه جسمانی
۹۹		رؤیاها پدیده‌هایی بهنجارند و نه مرضی
۱۰۰		رؤیاها تحقق آرزوها هستند
۱۰۱		مقاومت، تحریف، سانسور

۱۰۴	عناصر رؤیا
۱۰۷	نمادپردازی رؤیاها
۱۱۶	کارکرد رؤیا
۱۲۳	اصل در هم فشردگی
۱۲۵	اصل جابجایی
۱۲۶	تغییر شکل افکار به تصاویر بصری
۱۳۳	تکنیک تعبیر رؤیا
۱۴۴	دستاوردهای فروید
۱۴۸	نقد فروید
۱۴۸	نقد ناخودآگاه
۱۵۳	نقد نظریه نمادها
۱۶۴	نقد کارکرد رؤیا
۱۸۰	نقد تکنیک تعبیر رؤیا
۱۹۴	تحلیل ساختاری رؤیا

تفسیر معرفت شناختی جهان واقع

۲۱۳	تحلیل ساختاری آئین
۲۲۴	تحلیل ساختاری اسطوره

پیشگفتار

از همان آغاز پیدایش نخستین فلاسفه‌ی یونان تا زمان ارسطو مهمترین دغدغه‌ی ذهنی یونانی‌ها در تقابل قرار دادن لوگوس Logos با میتوس Mythos و تلاش خستگی‌ناپذیر برای از میدان بدر کردن میتوس بسمت‌بانه مانعی در برابر عقل یا لوگوس و برخورد عقلانی با عالم است. فلاسفه یونانی به رغم تفاوت‌ها و چالش‌های فکری‌شان با یکدیگر در این نقطه وحدت نظر داشتند که یگانه راه غلبه بر محدودیت‌های ذهن اسطوره‌ای برجسته کردن و تأکید بر توانایی‌های لوگوس و تدوین مبانی عقلانی آن است. به گمان آنان لوگوس نه فقط نظم حاکم بر تفکر عقلانی بلکه نظم حاکم بر طبیعت و اجتماع و نظام اخلاقی است. در معرفت‌شناسی افلاطون یگانه چیزی که قادر است مرز تغییرات بلاوقفه اشیاء را درنوردد و به حقیقت تغییرناپذیر اشیاء (که بگمان او مثل است) دسترسی پیدا کند لوگوس، با بکارگیری مفاهیم و روش دیالکتیک است. در نظریه معرفت‌شناختی او برای نخستین بار مرز قاطعی میان Logos (عقل) با Mythos (اسطوره) و doksa (باور) و aisthesis (ادراک حسی) ترسیم و ادراک عقلانی بسمت‌بانه یگانه معیار و ابزار معرفت حقیقی معرفی می‌شود.

در فلسفه ارسطو مبانی عقلانی لوگوس به منسجم‌ترین و پخته‌ترین شکل آن به‌ویژه در عظیم‌ترین و شگفت‌انگیزترین نوشته‌ی دنیای باستان یعنی «ارگانون» (Organon) تدوین و بمثابة عالی‌ترین فرآورده‌ی ذهن بشری به جهانیان عرضه شد. تمام توان بالقوه عقل یونانی و در کل عقل بشری با تمام قواعد و اصول و مبانی آن در این اثر برآستی نبوغ‌آمیز متجلی است. ارسطو نتیجه و برآیند همه آن چیزهایی است که یونانی‌ها به‌ویژه از هراکلیتوس به بعد پیرامون عقل در تقابل با اسطوره سخن گفته‌اند. با ارسطو دغدغه چندین قرن ذهن یونانی یعنی پرسش میتوس یا لوگوس؟ به سرانجام نهایی خود می‌رسد و لوگوس بمثابة یگانه معیار خرد به طور قطع و یقین تثبیت و برای بیش از بیست و پنج قرن مهم‌ترین خاستگاه و یگانه بنیان معرفتی خود یعنی خرد غربی را به دورترین فاصله پرتاب می‌کند تا «نگ» تفکر اسطوره‌ای را از خود بزداید.

یونانی‌ها با توسل به ابرار نیرومند لوگوس موفق شدند در ذهن خود به اجزاء پراکنده‌ی بسیاری از پدیده‌ها از نظام طبیعت گرفته تا نظام اجتماعی و اخلاقی و به‌ویژه نظام زبان که به گمان آنان با لوگوس پیوندی ذاتی و تنگاتنگ داشت نظامی عقلانی و منطقی ببخشند و آن بی‌نظمی و آشوب ازلی (chaos) را که در تفکر اسطوره‌ای‌شان قادر به نظام‌مند کردن رضایت بخش آن نشده بودند در چارچوب لوگوس و تفکر عقلانی مهار کنند و منطقی‌ترین نظم عقلانی ممکن را که تا امروز هیچ سابقه نداشت به آن اعطا نمایند.

بواقع تأکید ذهنیت یونانی بر تقابل قاطع میان تفکر عقلانی و اسطوره‌ای نه فقط تأکید بر دو نوع اندیشه‌ی بگمان آنان ذاتاً متمایز از یکدیگر بلکه نوعی واکنش به ناتوانی تفکر اسطوره‌ای آنان در به نظام در آوردن و به نظم

کشیدن جهان اندیشه و طبیعت بود.^۱ آنان بعدها کوشیدند با تزریق نوعی نظام عقلانی به اسطوره‌هایشان بر این پراکندگی غلبه کنند و برتری لوگوس بر میتوس را به اثبات برسانند، با این وجود این پراکندگی در جهان مثل‌های افلاطونی همچنان پا بر جای ماند اما فلسفه ارسطو طومار تفکر اسطوره‌ای را در هم نوردید.

تردیدی نیست که تأکید بر لوگوس و تدوین مبانی و قواعد آن از خدمات ارزنده و تاریخی یونانی‌ها به دانش بشری است، در این برآستی جای هیچ‌گونه چون و چرا نیست، اما در تقابل قرار دادن لوگوس و میتوس با آن قاطعیتی که آنان مطرح کردند ضربه‌ای آنچنان سهمگین بر پیکر معرفت‌شناسی وارد آورد که پیامدهای زیانبار آن هنوز هم به شدت ادامه دارد. حذف خشونت از تفکر غربی و یکی از مهمترین فرآورده‌های آن یعنی اسطوره نه فقط هیچ ضرورتی نداشت که بسیار زیانبار بود زیرا این خرد بنیان و اساس معرفت عقلانی ما است و تجربه نشان داد که گسیختن ارتباط طبیعی و ناگزیر میان این دو نوع خرد و نادرست‌تر از آن حذف یکی به نفع دیگری برای معرفت‌شناسی تا چه مایه خسارت بار بوده است. واقعیت این است که میان میتوس و لوگوس نه تضاد و تقابل آشتی‌ناپذیر که نسبت و رابطه‌ای تنگاتنگ و تعاملی برقرار است و حذف میتوس به منزله‌ی قطع ارتباط لوگوس از مبانی مادی و غربی آن است. باری یونانیان دوران باستان پیروزی لوگوس بر میتوس را با زیباترین سرودها جشن گرفتند و به یمن این پیروزی به رقص و پایکوبی پرداختند و براساس داورى‌های ارزشی‌شان لوگوس را به چنان جایگاه رفیع و بلند مرتبه‌ای ارتقا دادند و با لحنی به

۱. نظمی که فرامثال در اسطوره‌های ایرانی در نظام دو قضی هورمرد و هریمن قابل مشاهده است که در آن عناصر اسطوره‌ای نهایتاً در این دو قطب پلاریزه می‌شوند و تشکیل یک نظام تفکر اسطوره‌ای - دینی منسجم را ممکن می‌کنند.

سنايش آن پرداختند که سزاوار ايزدانشان بود. اما کار فيلسوف معرفت شناس نه داوری ارزشی بلکه شناسایی و تحليل بيطرفانه‌ی همه‌ی آن پدیده‌هایی است که به نحوی به ساختار ذهن و به نحوه‌ی کارکرد آن و در نهایت به مقوله معرفت و ساختار آن مرتبط است.

بهر رو هدف نهایی این رساله احیا و به‌ویژه تحليل آن بخشی از معرفت بشری است که از طرف یونانی‌ها نه تنها مورد بی‌مهری قرار گرفته بلکه به‌صورتی آگاهانه و سیستماتیک مورد هجوم و سرکوب واقع شده و به صورت مؤثری از حوزه معرفت‌شناسی به بیرون پرتاب شده است.

قرن بیست و یکم را قرن «فلسفه ذهن» نامیده‌اند این ادعا زمانی مقرون به حقیقت است که اولاً ذهن را آنچنان جامع و فراگیر در نظر آوریم که مجموعه‌ی فعالیت‌های معرفتی بشر را از رُویا گرفته تا شعر از آئین گرفته تا اسطوره از ادبیات گرفته تا علم و فلسفه پوشش دهد و ثانیاً کارکرد معرفتی ذهن را تا حد فعالیت‌های فیزیولوژیک مغز کاهش ندهیم. کارکرد معرفتی ذهن، هرچند بر بنیان ساختار فیزیولوژیک مغز استوار است اما با آن یکی نیست. با تجزیه بال پرنده به ریزترین اجزاء تشکیل دهنده‌ی آن نمی‌توان به راز پرواز پی برد برای فهم فلسفه‌ی پرواز باید با ساختار بال پرنده و با قوانین آیرودینامیک آشنا بود. همانطور که در بخش دوم این رساله خواهیم دید فعالیت نظری ذهن که خود فعالیتی مادی است و بر بنیاد کارکرد فیزیولوژیک مغز استوار است قادر است به قلمروهای نفوذ کند که در دسترس علوم تجربی نیست، باین معنا تفکر نظری پیشقراول فرهنگ و تمدن انسانی است. هرچند تنها ملاک درستی و نادرستی ادعاهای نظری چیزی به جز خود واقعیت تجربی و استحکام و قوام مادی و عینی آن نیست و با حذف معیار واقعیت راه برای هرگونه افسانه سرانی نظری باز و مهار آن ناممکن است.

فلسفه نیز بمثابة عالی‌ترین فعالیت نظری از این قاعده مستثنا نیست. با وجود این جایگاه فلسفه چونان یک حوزه‌ی مستقل نظری هم‌چنان محفوظ و معرفت‌شناسی به عنوان «ملکه‌ی علوم» در صدر این فعالیت نظری قرار دارد.

خواننده‌ای که به فلسفه و تحولات درونی آن تعلق خاطر دارد به خوبی واقف است که مجموعه‌ی علوم و معارف بشری در آغاز در بطن فلسفه تکوین یافته، سیر تحول خود را آغاز و رفته رفته و بویژه در دو قرن اخیر از مادر خود فلسفه جدا شده و به رشته‌های مستقلی تبدیل یافته‌اند اما واقعیت این است که امروزه تحولی نوظهور در عالم فلسفه به چشم می‌خورد که می‌رود تا سرنوشت فلسفه را در ارتفاعی بسیار برتر و بالاتر از آنچه تاکنون بدان نایل شده بود رقم زند و آن حرکت معکوس در جهت خاتمه بخشیدن به جدائی میان علوم و معارف بشری از یکدیگر و وحدت بخشیدن به اجزاء پراکنده‌ی آن است. در این میان جایگاه معرفت‌شناسی جایگاه ویژه‌ای است و در موقعیتی قرار دارد که قادر است فعالیت نظری مجموعه‌ی علوم و معارف بشری را که در فلسفه‌ی هر علم مورد بحث قرار می‌گیرد اعم از علوم انسانی و طبیعی پوشش دهد و به دلیل پتانسیل درونی و ظرفیت ذاتی و بی‌بدیل خود مجموعه‌ی این فعالیت‌های نظری را یک کاسه و آرم‌مان وحدت نظری علوم و تحقق فلسفه‌ی ذهن را ممکن کند. برخی رویکردهای مهم فرهنگی که حرکت خود را از دهه‌ی سوم قرن گذشته آغاز و از نیمه‌ی دوم همان قرن به حرکت خود شتاب بیشتری داده‌اند این کرایش به وحدت علوم را تقویت و راه را برای تحقق آن هموار کرده‌اند. مطالعات میان رشته‌ای (interdisciplinary) یکی از اهرم‌های مهم همین فرآیند معکوس و یکی از شاه راه‌های تحقق این وحدت است. این رسانه نیز خود بیانگر یکی دیگر از جلوه‌های نمایش همین پتانسیل درونی معرفت‌شناسی است که مهجورترین

و منزوی‌ترین و به لحاظ فلسفی متروک‌ترین فعالیت ذهن بشر یعنی رؤیا و آئین و اسطوره را در محدوده‌ی نظری خود گنجانده و آنها را حول محور خود متمرکز کرده است.^۵ سرجمز فریزر از منظر انسان‌شناسی به جادو (آئین)، فروید از منظر روانشناسی به رؤیا، کاسیر از منظر علم و لوی استروس از منظر زبان‌شناسی به اسطوره می‌نگریستند. همانطور که در متن این رساله مشاهده خواهید کرد این مقولات اصالتاً موضوعات خاص معرفت‌شناسی‌اند و از همین منظر باید مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند.

در این رساله برای نخستین بار از «تفسیر انتولوژیک پیام‌های عصبی» سخن گفته شده است. مراد ما از تفسیر انتولوژیک پیام‌های عصبی به واقع تفسیر فیزیولوژیک این پیام‌ها است و انتولوژی را به همان معنایی که در «ساختار گزاره‌های استعاری» آمده است یعنی طبیعت‌شناسی به کار برده‌ایم و نه به معنای متافیزیکی آن خواننده‌ای که با علوم تجربی چندان آشنایی ندارد نباید تصور کند این بخش دشوار و مستلزم دانسته‌های تخصصی یا فوق تخصصی است، اینها معلوماتی است که هر دانش‌آموز سال سوم رشته تجربی دبیرستان‌های کشور با آن آشنا است و خوشبختانه به برکت گسترش علم، نسبتاً جزو اطلاعات عمومی و بخشی از خرد متعارف جوامع امروزی و از جمله جامعه‌ی ما است. حرکت از مبدا این علوم که تقریباً فراگیر شده است مبدا بسیار مناسب و مطلوبی است که می‌تواند بدون تردید آن شکاف تاریخی میان علم و فلسفه و آن جدائی سنتی میان «خرد متعارف» یعنی دانش عمومی و عملی فرد را با «خرد متعالی» یعنی فلسفه یا عالی‌ترین فعالیت نظری ذهن از میان بردارد و فلسفه (معرفت‌شناسی) را از جایگاه «آسمانی»

۵. نگارنده در «دیالکتیک نمادها» شعر و ادبیات، در «دیالکتیک مفاهیم» زبان‌شناسی و در «ساختار گزاره‌های استعاری» علوم بلاغت را نیز وارد حوزه معرفت‌شناسی نموده است.

آن به ریشه‌های زمینی‌اش پیوند زند و این امکان را در اختیار هر فرد عادی و غیر متخصص نیز قرار دهد تا فعالیت عملی خود را به کارکردهای نظری ذهن خود مرتبط کند و از این طریق فلسفه را نیز از انحصار متخصصین آن خارج و به دانش عمومی بدل سازد.



غربی‌ها بنا به ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی خود (رنسانس و جنبش روشنگری) آموخته‌اند بر شانه‌ی غول‌های خود بایستند تا از این طریق چشم‌اندازهای وسیع‌تری را مشاهده کنند و از آنجایی که نقادی یک خصلت نهادینه شده در این فرهنگ است و نه یک برخورد موردی یاد گرفته‌اند تا با سلاح نقادی کاستی‌ها و کژی‌ها و نادرستی‌های اندیشه‌ی گذشتگان خود را اصلاح کنند و در مسیر حرکت خود یک تداوم ناگسستگی را از به کارگیری این سنت پسندیده پاس دارند. جهت عمده‌ی این نقادی‌ها متوجه و معطوف به اندیشه‌ها است و نه به اشخاص، اما مادر این سوی عالم عادت کرده‌ایم زیر سایه‌ی «غول»های خود زندگی کنیم حرمت آنان را پاس داریم و اندیشه‌هایشان را چونان وحی منزل تلقی کرده و وظیفه‌ی عاجل خود را پاسداری از معابد فکری آنان و انتقال بی‌کم و کاست و علوی از سنجش همه‌ی آن چیزهایی بدانیم که از آنان به میراث رسیده است. فاجعه زمانی ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند که در برخورد با اندیشمندان و متفکرین غرب نیز دقیقاً مرتکب همین حرکت منفعلانه و تسلیم طلبانه با شدتی مضاعف شده و از زیر سایه‌ی اندیشمندان گذشته خود به زیر سایه‌ی اندیشمندان کوچک یا بزرگ غرب نقل مکان می‌کنیم بی‌آنکه بخواهیم بر بنندای شانه‌های آنان بایستیم یا توان چنین حرکت جسورانه‌ی را در خود بیابیم. چرا چنین است و ریشه‌ی این تقدیر شوم تاریخی و فرهنگی را در کجا باید جستجو کرد؟

ریشه اینجاست که این فرهنگ بنا به تربیت عمیقاً دینی خود هر متفکر غیر دینی را هم در هاله‌ای از قدسیت کریستالیزه و از این رهگذر هر اندیشه‌ای را بشدت مومیایی و راه هر گونه برخورد نقادانه به آن را سریعاً مسدود می‌کند. در بستر چنین رویکردی است که ما امروز پاسداران اندیشه‌های مومیایی شده و به لحاظ تاریخی اندیشه‌های منقرض شده‌ایم که درست به دلیل اینکه کارکردشان را از دست داده‌اند دوران تاریخی شان به سر آمده است. یگانه راه گذر از این بن بست تاریخی شکستن این طلسم فرهنگی و عبور از موانع آن است. تا آنجایی که به عالم اندیشه مربوط است هیچ اندیشه‌ای مصون از خطا و بالتجیه مصون از نقادی مسئولانه، عالمانه و دلسوزانه نیست و فرهنگی که توان و تحمل نقادی را از دست بدهد نطفه‌ی تباهی را در خود نهفته دارد.^{۳۰} بنابراین یگانه راه عبور ما از موانع تاریخی و فرهنگی خود، سراپا مسلح شدن به سلاح نقادی است تا به برکت آن نه تنها به سنجش همه‌ی گذشته‌ی تاریخی و فرهنگی خود بلکه و مهمتر از آن به ارزیابی و سنجش امروز فرهنگ و تمدنی بپردازیم که تمام ارکان

۳۰. برای اینکه با خسارت جبران‌ناپذیر پذیرفتن متعادل و بدون نقادانه‌ی اندیشه‌ها و رکود مطلق ناشی از آن آشنا شوید به یک نمونه‌ی تاریخی از برخورد ما با اندیشه‌ی یونانی توجه کنید: معرفت‌شناسی در فرهنگ ما تکرار همه‌ی آن مطالبی است که ارسطو عنوان کرده است یعنی از ارسطو تا علامه طباطبایی در حوزه معرفت‌شناسی سخن واحدی در میان است و فلسفه‌ی اسلامی به شرح و تفسیر و توجیه نظریه‌ای پرداخته‌اند که ارسطو در این زمینه مطرح کرده است و تقسیم‌بندی‌هایی که در فلسفه اسلامی صورت گرفته تقسیم‌بندی‌های اتولوژیک است و نه ایستمولوژیک یعنی تقسیم فلسفه به مکتب مشاء و اشراق و حکمت متعالیه یک تقسیم‌بندی متافیزیکی و هستی‌شناختی است و تازه خود این هستی‌شناسی‌ها هم با الگو برداری از متافیزیک ارسطو صورت گرفته و از ابتکارات و ابداعات فلاسفه ما نیست. در جریان این سرسپردگی بی چون و چرا به آراء ارسطو و همچنین آغشته شدن مسائل فلسفه به مباحث اتولوژیک متأسفانه عالی‌ترین استعدادهای فلسفی ما بر باد رفتند.

نقدهای روشنگر امام فخر رازی هر چند تا حدی موجب تحرک شد اما واکنش‌هایی را برانگیخت که سرانجام به سود دیدگاه ارسطویی خاتمه یافت.

زندگی و اندیشه‌ی ما را به لرزه در آورده است. سلاح نقادی یگانه ابزاری است که قادر است ما را از گردنه‌های پر پیچ و خم دوران گذار یعنی از دوران سنتی گذشته به جهان مدرن امروز به سلامت عبور دهد مشروط بر اینکه بی هیچ مماشاتی نسبت به هر آنچه که مانع عبور ما به مراحل عالی‌تر تمدن است - خواه موانع غربی یا شرقی - رادیکال عمل کنیم و «رادیکال بودن یعنی دست به ریشه‌ی مسائل بردن» (مارکس)

باری نقادی نگارنده‌ی این سطور از متفکرین غرب (در اینجا نیچه و فروید) که سخت آن را ضروری می‌بیند براساس چنین باوری شکل گرفته است. در این رساله نیز همانند رسالات دیگرم بر متفکرینی که با آنان به چالش برخاسته‌ام، ضمن ارج نهادن به تلاش‌ها و دست‌آوردهای آنان، بی هیچ تردید و مماشاتی تاخته‌ام و کوشیده‌ام بی هیچ حب و بغضی و تنها به انگیزه‌ی حقیقت‌جویی، آراء آنان را نقادی و کاستی‌های نظریه آنان را بر ملا و راه را برای گذر از اندیشه‌های آنان هموار سازم.

نباید مرعوب شد. نباید در برابر هیچ اندیشه‌ای و لو سترگ‌ترین آنان خط قرمزی ترسیم و ذهن را در پشت این خط قرمزها زمین‌گیر و منفعل کرد. در عالم اندیشه کلام آخری وجود ندارد. اندیشه‌ها را برای اینکه نشاط و سرزندگی و تحرک درونی خود را از دست ندهند باید با سلاح نقادی چونان پرنده‌ای مدام در حالت پرواز نگاه داشت. هر اندیشه تا زمانی که پرواز می‌کند وجود دارد، اندیشه‌های منجمد پرنده‌های مرده و ناکسیدرمی شده‌اند. سرنوشت اندیشه‌ها در کوره نقادی‌ها رقم می‌خورد.

آروین مهرگان

۱۳۸۶، صفهان